

**تکمله ای برکتاب****(حبیب الله کی بود، عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؟)****تذکر الانقلاب، آئینه تمام نمای فجایع حکومت سقوی****قسمت چهارم****تطمیع شدن سران قومی، عامل بقای حکومت سقوی:**

کاتب، از نفاق افنگی و تطمیع شدن سران و مشران پشتون برای جلوگیری از اتحاد شان علیه رژیم سقوی و از اینکه رؤسای اقوام و قبایل بخاطر پول و کسب مناصب و مقام، دست به هرکار ناصوابی میزنند، افسوس میخورد، و این افسوس او وقتی رنگ خشم می گیرد که می بیند با اندک پولی تطمیع میشوند و تیشه بریشه یک دیگر خود می زنند.

کاتب، از تطمیع شدن و بیوستن برخی از سران قبایل شنوار و خوگیانی چون: ملک محمدافضل و ملک محمد علم شنواری و ملک قیس خوگیانی، به حکومت سقوی نکوهش میکند. و عواقب این کار را برای آنها که اقوام خود را در خدمت یک دزد و جانی قراردادند و رتبه و امتیاز گرفتند، نکبت بار میداند و مینویسد که روز ۲۲ حمل ۱۱۱۱ اپریل، از طرف بچه سقاو «پانزده هزار روپیه به ملک محمد علم خان و همراهاتش به نام انعام عطا شده، خود او با رتبه سپاه سالاری کشور و لشکری که از قبل امیر حبیب الله خان یافت، فرمان حکومت جلال آباد نیز به او داده شد. و مقارن این حال، مردم شنواری از راه دفع بدنامی، تخریب عمارات دولتی و تاراج و مهار نمودن شهر جلال آباد و عهد شکنی که کرده بودند، بر قلعه ملک محمد علم خان که بانی تمام فجایع سمت مشرقی بود، ریخته مال و منالاش را غارت و قلعه اش را خراب کردند. و از وصول این خبر، محمد علم خان از خوف جان که عموم مردم بر علیه او شده، از زمره قومی و اسلامی بیرونش شمرده اند، ترک مراجعت کرده در کابل قرین یاس و هراس و سواس، مکافات و مجازات کردار خود، روز به سر بردن اختیار کرد.»<sup>۱</sup>



والی علی احمدخان

کاتب میدانست که والی علی احمد خان (شوهر خواهر شاه امان الله) با قوای زیاد نظامی در جلال آباد حضور دارد، پس اگر قصد سرنگونی پسر سقاو را بنماید، میتواند مردم کابل را از جنگ دیناسورهای سقوی نجات بدهد. متعاقباً کاتب مطلع گردید که بعد از رفتن عنایت الله خان از کابل و اشغال ارگ توسط پسر سقاو، علی احمدخان به اصرار و خواهش نقیب و برخی از سران آنجا، در جلال آباد اعلان پادشاهی کرده و با چند هزار قوای نظامی و همکاری اقوام خوگیانی و شنواری و مومند برای نجات کشور از جنگ دزدان و رهنان مسلط برجان و مال و ناموس مردم کابل بسوی کابل، حرکت کرده است. این خبر قلب مردمان داغ دیده و مصیبت چشیده کابل را شادمان ساخت و روزنه امیدی برای آنها شمرده میشد.

علی احمد خان پسر لویناب خوشدلخان، نواسه شاغاسی شیردل خان ابن شاغاسی میرداد خان بارکزی بود. به این حساب وی برادرزاده علیاحضرت سراج الخواتین و شوهر سراج البنات خواهر شاه بود.

<sup>۱</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۳۵

مادر علی احمد خان دختر امیر دوست محمد خان بود و از این جهت نیز شخصیتی نامدار و از هر دو سوی به خاندان سلطنت وابستگی داشت.

مگر والی علی احمدخان با وجودی که مردی شجاع و با جرئت و با فهم بود و توانایی قناعت دادن طرف مقابل خود را به خوبی داشت و بلدیت در زبانهای پشتو و فارسی و انگلیسی وارد و یکجا با اندام ستبر و چهره بشاش، بیننده را تحت تاثیر خود قرار میداد، مگر در اعلام پادشاهی خود به جای امان الله خان از عجله کارگرفت، زیرا کسی که امیر امان الله خان را از تخت به زیرکشیده بود، و بجای او یک آدم دزد و بیسواد را قرار داده بود، و بر غرور مشروطه خواهان و آزادی طلبان شاشیده بود، نمیخواست تا زمانی که امان الله خان از کشور خارج نشده است، کسی برضد پسر سقا اقدامی بنماید. علی احمد خان باید این را درک میکرد که نکرد و نتیجه این کار او، همانا از هم پاشیدن قوتهای قومی در نیمه راه جلال آباد- کابل بود. چگونگی داستان این از هم پاشیدگی را از زبان کاتب دنبال می کنیم: «آنگه که علی احمد خان با عده ای در منزل جگدلگ به انتظار لشکر قومی قبایل و عشایر مهمند درنگ نموده، آوازه حمله امروز و فردایش در شهر کابل، سمر و مشتهر گشت، اهالی کابل که از جور و تعدی و بدناموسی و تاراج نمودن وحشیان بعید از دین و ایمان کوهدامنی و کوهستانی و هر یک دزدانی که سالاری و سرداری شده، زنان و دختران و پسران را از کوی و برزن و خانه های شان به اجبار و اکراه در اطاق های خویش کشیده طریق مخالطت و لواطت پیش گرفته، و ممتولین و اعیان و بازرگانان را حبس و ضبط و تاراج می کردند، به تنگ آمده گرفتار بی وفایی و ناشکری و رمیدگی که نسبت به امیر امان الله خان به روی کار آورده، شده بودند؛ مترصد و چشم به راه حمله او روز و شب به سر همی بردند، که درعین یورش تبعه علی احمدخان از اشرار تبعه پسر سقا و سید حسین و غیره قطاع الطریقان تقاصاً انتقام کشند. ولیکن درعین انتظار ملک قیس نام خوگیانی، نقض عهد و نکت میثاقی که با علی احمدخان در میان نهاده به ایمان مؤکده موثق داشته بود، نموده، عتاب علی احمد خان بر خوگیانی و به چوب خستن او را بهانه قرار داده، با سه چهار تن از جانب داران خود، نزد حبیب الله سالار نزدان پسر امیر الله (یا امین الله) سقا در کابل آمده از عطای هفده هزار روپیه نقد و منصب نایب سالاری برعهده گرفت که علی احمدخان را دستگیر و غل به گردن و پا به زنجیر کرده در کابل آورد. و دو سه روز قبل از وصول او، پسر سقا محمد موسی خان محمدزانی و محمدعلی خان عم علی احمدخان را که خانه اش را غارت و خودش را حبس و به زودی رها کرده بود، نزد او فرستاده پیام داد که: ترک امارت گفته و طریق اطاعت برگرفته، متابعانه در کابل آمده ربه انقیاد به رقبه فرمان برداری نهد. و الا تمامت اعمام و اقارب و زنان او که یکی خواهر امیر امان الله خان و دیگری خواهر گل محمد خان بن تاج محمدخان و عمه فیض محمدخان وزیر معارف و مادر غلام محمد خان و نور احمدخان است، تمام در معرض خطر هلاک و دمار و بدناموسی دچار خواهند گشت. و آن دو تن نزد علی احمد خان رسیده پیام پسر سقا را گذاردند، هنوز پاسخ لا و نعم و رد و قبول حاصل نکرده بودند که ملک قیس بی دین از کابل رجعت کرده، در تنگی خورد کابل، و اصل گشت. اعداد (افراد) قشون قومی خوگیانی را که با عده ای از سپاه نظام در آنجا اقامت و استحکام داشتند، امر به خلع سلاح و غارت نظامیان کرده و پس از زد و خورد جزئی برمرام فایق گردیده، راه خاک جبار برگرفتند. و سپاهیان منهوبه (چپاول شده) از راه اطاعت در کابل آمده، این معنی موجب شکست اعداد قشون لشکری و کشوری که در موضع خاک چناری و موقع سمج های ملا عمر توقف و عزم حمله بر کابل و پسر سقا [را] داشتند، گردیده، اتواب و قورخانه را مهمل و به جا گذاشته، راه اطاعت پسر سقا به جانب کابل برداشتند...»<sup>۱</sup>

کاتب، می افزاید که «واز آنسوی دو هزار نفر لشکر قومی مردم شنواری که راه الحاق با علی احمدخان می سپردند، و در حدود کوتل چشنگ، این طرف و آن طرف از نکت [شکستن عهد و پیمان] خوگیانیان و تفنگ و قورخانه به دست تصرف آوردن ایشان آگاه شده، قلوب ضالاه ایشان دچار حسد و غبطه گردیده، چون وارد جگدلگ شدند، علی احمدخان برای صرف غذای شام آنها چند فردگاو داده، ایشان که میل غارت و تفنگ و فشنگ در دل جای داده بودند، عنر و بهانه لاغری بر گاوآن نهاده، نگرفتند. و ناگهان دست به تاراج بنه و آغروق [احمال و انتقال] و خلع سپاهیان نظام و خیمه و اثاث علی احمدخان گشوده، همه را برهنه کردند. و از جمله عبدالرحمن پسر عصمت الله غلجانی که کینه دیرینه نسبت به دولت در سینه داشت، پوند [پول] هایی را که سه لک روپیه به شمار می رفت،

<sup>۲</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۷۹ - ۸۰

متصرف شده، درخانه [خود] برد<sup>۳</sup>. و دو سه تن ملکان لمقان علی احمدخان و هردو پسرش را با میرزا محمدابراهیم خان پسر میرزا آقاجان مکتوب نویس او، از راه ننگ افغانی پای پیاده با خود برده و به جای نقیب رسانید. و جناب نقیب که بانی امارت علی احمدخان بود از مشاهده این حالت و نقض عهد قوم خوگیانی و شنواری عزم هجرت با عانله و منسوبان خود جانب هند جزم کرد. و مردم شنواری و خوگیانی که بر سر اموال و تفنگ و قورخانه و فشننگ با هم سرگرم قتل و جنگ بودند از قصد نقیب آگاه شده، از راه انابت [توبه کردن] نزد او گرد آمده، مانع از هجرتش شدند و او قبول استدعای آن ها را مشروط به یاری علی احمدخان دانسته، دوباره عهد و پیمان در میان نهادند که به سرو جان و مال و ناموس معاونت او را در امر امارت نمایند. و علی احمد خان که از بدعهدی و احسان فراموشی [لشکریان مشرقی] و عموم مردم سرحدی معلومات و نظریات حاصل کرده بود، عهد ایشان را سست و پیمان ایشان را نا استوار و نادرست دانسته، چندی سر آری و نعم جهت حفظ جان خود جنبانید و دیگر پیرامون میثاق و وفاق آن مردم نگشت.»<sup>۴</sup>

چنانکه در این گزارش آمده، ملک قیس خوگیانی با پیوستن خود به پسر سقاو، کمر علی احمدخان را شکست و مصیبت و غم مردم کابل را گسترده تر ساخت. او بر اثر یک برخورد کوچک که ممکن است دست انگلیس در آن دخیل باشد، بجای برگشتن به خانه خود و یا صلح کردن با علی احمدخان، با رفتن به کابل و تسلیم شدن به پسر سقاو، آبروی خود و «وقار پشتولی» را با گرفتن مبلغی ناچیزی [۱۷ هزار روپیه]، بر زمین زد.

علی احمدخان وقتی شنید که پسر سقاو ارگ کابل را اشغال و خود را پادشاه اعلان نموده است، او هم دو روز بعد از او با مشورت یا اصرار و تقاضای نقیب صاحب و خوانین آنجا خود را پادشاه اعلان نمود. و بعد از آنکه در نخستین نماز جمعه، نام او را در خطبه ذکر نمودند، او نطقی ایراد کرد و در آن عزم خود را برای گرفتن کابل از چنگ سقاویان اعلان نمود. نماز گزاران از این عزم او استقبال کردند و در جمله سران قومی ای که برای جنگ با پسر سقاو آمادگی نشان دادند، یکی هم ملک قیس خوگیانی بود که با علی احمدخان عهد و پیمان همکاری با سوگند به قرآن بست و با قوای خود او را تا جگدنگ همراهی کرد.

افغانستان شناس امریکایی لودویک آدمک، در مورد علی احمدخان مینویسد: «علی احمدخان بارکزیایی به تکرار ادعای سلطنت کرد و برخلاف امان الله برخاست و بالاخره به قبول مسئولیت در دستگاه حکومت او پرداخت. او یک شخص مقتدر، با نفوذ، صاحب سجیه عالی، و دارای حوصله بسیار بود. او سعی کرد تا سمت مشرقی را برای امان الله نگهدارد، اما حینی که از فعالیت برای امان الله مایوس شد، خودش ادعای تاج و تخت افغانستان را نمود. علی احمدخان نفوذ زیادی بر قبایل ولایت مشرقی داشت. بخصوص بر مومنها نفوذ او ثابت بود.

علی احمدخان قابلیت درهم شکستن اتحاد بین قبایل مومند، خوگیانی و شینواری را داشت و طرفداری و پشتیبانی مردم خوگیانی را حاصل کرد. او شینواریها را از دیگران تجرید کرد، زیرا مومنها و خوگیانی ها را به جانب خود کشانید. او مراسم تاج پوشی را به صورت رسمی هنگامی انجام داد که علیه امان الله خان، حکم کفر صادر کردند و از او رویگردان شدند.»<sup>۵</sup> ، آدمک علاوه میکند که: پولی را که بچه سقاو از ارگ بدست آورده بود، به او قدرت آنرا بخشید تا بعضی از قبایل را طرفدار خود بسازد و تبلیغات اینکه علی احمدخان در حقیقت نماینده امان الله خان است و سعی دارد تا سرانجام باز امان الله را بر آنها مسلط سازد، اذهان مردم را مغشوش ساخته بود.<sup>۶</sup>

مؤلف کتاب «آتش در افغانستان» خانم «ریه تالی ستوارت» مینویسد که: «علی احمد خان با ۲۱ لاری مملو از افراد خوگیانی که از او حمایت میکردند، بعزم کابل بسوی جگده لگ حرکت نمود و جرگه ای را در آنجا دایر کرد. اما دیری نگذشت که در بین جگده لگ و جلال آباد میان افراد علی احمدخان زد و خوردی در گرفته و خطر بزرگی متوجه کاروانهای شد که از خیبر عبور می کردند. علی احمدخان فوراً به جگده لگ رفت و بی نظمیها را برطرف ساخت. اما از آن میان ملک قیس خوگیانی بجای کمک به علی احمد خان بکابل کشید و با بچه سقاو بیعت نمود و با گرفتن مبلغ ۱۷ هزار روپیه به بچه سقاو تعهد سپرد که به جلال آباد رفته علی احمد خان را دست بسته بحضورش

<sup>۳</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص - ۸۱،

<sup>۴</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۸۱ - ۸۲

<sup>۵</sup> - لودویک آدمک، روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیستم، ص ۲۰۹

<sup>۶</sup> - لودویک آدمک، همان اثر، ص ۲۱۱

حاضر خواهد نمود. ملک قیس در دره خورد کابل، جایی که قرارگاه علی احمد خان بود وارد شده و بر افراد خوگیانی و دیگر قطعات اردو صدا زد که اسلحه خود را گذاشته تسلیم شوند، این حادثه بر روحیات بسیاری از افراد تأثیر سوء بخشیده اسلحه خود را بر زمین گذاشتند، اما برخی دست به مقاومت زده به مقابله پرداختند و در نتیجه پس از دادن تلفاتی تسلیم شدند و افراد شینواری که بطرفداری علی احمدخان می جنگیدند، برتعهد خود پشت کردند و به غارت و چپاول مهمات و پول درخیمه علی احمد خان پرداختند و بالنتیجه علی احمد خان با همراهی عده قلیلی از طرفداران خود به لغمان نزد نقیب صاحب رفت و جریان را شرح داد. نقیب صاحب علی احمدخان را به مبارزه تشویق کرد، اما علی احمد خان که خیانت و دو رویی قبایل آن سمت را دیده بود، پیشنهاد نقیب صاحب را نپذیرفت و از راه مومند بسوی پشاور حرکت نمود. در پشاور علی احمد خان جنرال نادر خان را ملاقات نمود و چون به موافقتی با نادر خان نرسید، به قندهار رفت و با شاه امان الله خان ملاقات کرد.<sup>۷</sup>

علی احمدخان ممکن است به اندازه امیر امان الله خان، آدم خوبی نبوده باشد، ولی نسبت به پسر سقو و هر کسی دیگر، شخصی پرمعلومات و دولتمداری جسور بود. او قصد داشت تا از نیروی نظامی دولتی بجای تسلیم شدن به پسر سقو، آنرا برضد پسر سقاو بکار ببرد و بخت خود را در گرفتن تاج و تخت کابل بیازماید. اما این نیت او با پلان استعمار انگلیس در تضاد واقع شد، زیرا که شاه امان الله هنوز از افغانستان خارج نشده بود، و پیروزی علی احمدخان بر پسر سقاو، به معنی روی کار آمدن دوباره امان الله بود. بنابراین سناریوی شکست علی احمد خان بر پسر سقو بدست ملک قیس رقم خورد. ملک قیس نیروی قومی خود را در اختیار پسر سقو در بدل ۱۷ هزار روپیه گذاشت و علی احمد را دچار شکست نمود. هرگاه ملک قیس نقشه علی احمدخان را برهم نمی زد، او چی پادشاهی را برای خود میگرفت و یا برای شاه امان الله، از هر لحاظ بر پسر سقو که یک آدم بیسواد و دزد و غارتگر حرفه ای بود، برتری و رجحان داشت و عزت و ناموس شهریان کابل آنچنان که کاتب بیان میکند، بریاد داده نمی شد.

**این ملک قیس،** تنها با علی احمدخان راه نامردی نه پیموده بود، بلکه در مقابل هاشم خان برادر نادرخان که پس از والی علی احمدخان وارد جلال آباد شده بود و مردم را به اتحاد و همبستگی برای نجات کشور از چنگ سقویان دعوت میکرد، نیز مشکل ساز بود، و بنابر گزارش کاتب، بارها به مقابل قوتهای قومی مشرقی که برهبری هاشم خان بسوی کابل در حرکت بودند، چون سدی قرار میگرفت. وباری بر متحد خود عبدالرحمن خان غلزی نیز حمله برد. کاتب گزارش میدهد که : در ۲۶ جولای ۱۹۲۹/چهارم اسد، «ملک قیس خوگیانی نایب سالار با محمد علم نایب سالار شنوار و عبدالرحمن شنواری با آنکه محمد هاشم خان در جلال آباد بود و کار روایی در اتحاد و اتفاق قومی می نمود، ایشان بر خلاف او به فراهم آوردن لشکر اقدام کرده، ۱۸۰۰ نفر را ملک محمد علم و عبدالرحمن، و ۸۰۰ نفر را ملک قیس به نام نظام گرد آوردند. وهم عبدالرحمن پسر عصمت الله خان که با آنها متحد بوده، همگنان طریق خلاف افغانیت و اسلامیت می پیمودند به ریاست تنظیمیه مشرقی مامور گشت و از کابل بدانسو راه آرزو که نفاق و شقاق بود، شاد خاطرانه درنوشت.»<sup>۸</sup> کاتب می افزاید که روز پنجم اسد/۲۷ جولایی، عده ای از مردم مشرقی که حس و ادراک افغانیت داشتند با قوت های قومی خود محمد هاشم خان را همراهی کردند و تا خاک جبار پیش آمده با قشون پسر سقا به جنگ پرداختند.<sup>۹</sup>

کاتب در جای دیگری از کتاب خود متذکر میشود که : در ۱۳ اگست/ ۲۳ ماه اسد «غارتگران قوم خوگیانی [ظاهراً بدستور ملک قیس] بر قوم جبار خیل تبعه و منسوبان عبدالرحمن پسر عصمت الله خان که سه لک روپیه پوند طلای انگلیسی علی احمدخان را...چاپیده درخانه خود به کیسه پردسیسه خویش نهاده [بود]، تاخته و مال و متاع جبارخیلان سکنه حصارک [غلجانی] را تمام غارت و خانه های ایشان را محروق آتش خصومت ساخته، عده ای از زنان را اسیر بردند.»<sup>۱۰</sup>

کاتب ناراحت است که چرا تلاش های نادرخان و برادرانش برای متحد کردن اقوام جنوبی و مشرقی به نتیجه ای نمی رسد. کاتب مدعی است که نادرخان و برادرانش تلاش میورزند تا اقوام پشتون جنوبی و مشرقی را با هم

<sup>۷</sup> - ریه تالی ستوارت، آتش در افغانستان، ص ۱۲۵-۱۲۶

<sup>۸</sup> - فیض محمد کاتب، تذکر الانقلاب، ص ۳۳۱-۳۳۲

<sup>۹</sup> - فیض محمد کاتب، تذکر الانقلاب، ص ۳۳۲

<sup>۱۰</sup> - فیض محمد کاتب، تذکر الانقلاب، ص ۳۶۸

متحد ساخته و بعد برکابل حمله کنند و آفت و بلای حکومت شر و فساد سقوی را از سر مردم کم نمایند، ولی موفق به اتحاد آنها نمی شوند، زیرا که سران اقوام روز تعهد میکنند و شب بر اثر تطمیع یکی از رؤسای اقوام از تعهد خود برمی گردند. به این سخنان فیض محمد کاتب در ذیل وقایع روز ۲۳ جوزا (۱۳ جون ۱۹۲۹) توجه کنید:

« در خلال این حال، محمدنادرخان با محمدهاشم خان برادر خود سعی وجد و جهد و کوشش های فوق العاده در اتحاد و اتفاق قبایل افغان جنوبی و مشرقی و تشجیع ایشان و حمله برکابل کرده از ناخن زنی حضرت چارباغی و ملک محمد علم شنواری و عبدالرحمن قوم او و ملک قیس خوگیتی و غوث الدین پسر جانداخان قوم احمدزانی و غیره رؤسا و سرکردگان قومی که با هردو برادر عهد و پیمان و سوگند در میان می نهادند و از اعلان های و عده انعام پسر سقاو] برای سر نادرخان] و اغوای ملانمایان گمراه، عهد شکنی و عزم دستگیرکردن یا کشتن محمدنادرخان و شاه ولی خان و شاه محمودخان و محمدهاشم خان را می نمودند، تاجایی به عزم کابل حمله و پیش قدمی نموده، ناکام باز می گشتند، و [نادرخان و برادرانش] به هوش داری و حفاظت و حراست جان خویش نموده، طریق گوشه که احتمال دستگیری و مقتول نشدن خود را در آنجا داشتند، پیش گرفته، روز ذلت به شب زحمت می رسانند. و مردم از آوازه های گرم و سرد افغانها] بد عهد هردو سو، روزی شاد و روزی غمگین می شدند. و به غصه فشان سقانیان خارج از دایره دین و ایمان، امرار حیات مرارت سمات می کردند. وزن و مرد و صغیر و کبیر فرج و نجات از قتل و تاراج اهالی شمالی که عامه را قرین بدحالی کرده بودند، به تضرع و گریه و زاری از خداوند قاهر العدو، میخواستند. و همه خود را در ورطه هلاک دمار می دیدند.»<sup>۱۱</sup>

کاتب به حق میگوید که، نادرخان و برادرانش، در خوست میخواست اقوام عمده آنجا را با هم متحد کرده بر کابل حمله کند، مگر موفق به این کار نمیشد. او چندین بار اقوام خوست را آماده کرد و تا لوگر پیش آمد و با نیروهای سقوی در گیر شد و قوتهای دولتی را از پیش بر میداشت، مگر فردای آن با مخالفت یکی از قبایل روبرو میگردد و مجبور به عقب نشینی میشد، زیرا قوماندان سقوی جنرال صدیق خان با تماس گرفتن و دادن پول به رؤسای قبایل باعث ایجاد اختلاف در میان قبایل میگردد و نادرخان ناکام میشد.

کاتب هدف تطمیع و نفاق افگنی را، تضعیف قدرت افغانها در حاکمیت میداند و مینویسد: «خزانه دولت را در وقت داخل شدن پسر سقا به ارگ؛ هر یک از رؤسای دزدان به موتر حمل و به خاتمه خود نقل دادند و پس از چند روز که به خود رسیده دانستند که بی پول اداره مملکت و پیشرفت کار حکومت دشوار بل محال است، دست از بردن کشیدند. قلیل و کثیری که باقی مانده بود، ضبط نموده در تحت حراست آوردند. و از آن به افغانان حریص و طماع بی حس و بی... رشوت داده، ایشان را به تخریب مملکت و قتل و غارت یک دیگر می انگختند و این شیوه را برای استیصال افغان کافی شمرده، به قشون پول و معاش ماهیانه نمی دادند.»<sup>۱۲</sup>

سرانجام با تلاش های خستگی ناپذیر محمدنادرخان و برادرانش، و اتحاد و فداکاری قبایل عمده جنوبی، کابل از وجود اشرا سقوی پاک گردید و نادرخان، پادشاه و هاشم خان، به حیث صدراعظم سرنوشت کشور را بدست گرفتند. هاشم خان تا ۱۴ سال، کینه نامردی های ملک قیس خوگیتی را در دل نگهداشت تا بالاخره در زمستان ۱۳۲۴ قبل از شروع جنگ صافی، به عبدالله خان وردک نایب الحکومه مشرقی دستور داد تا ملک قیس و برادرانش را دستگیر کرده به کابل بفرستد و تمام جایاد منقول و غیر منقول وی نیز مصادره گردد. این کار را نایب الحکومه در همکاری و مشورت با فرقه مشر مرحوم مولایی به اجرا گذاشت. جریان دستگیری ملک قیس را میتوان در مقاله جالب داکتر صاحب عبدالرحمن زمانی (قیام ۱۳۲۴ صافی ها- بخش هفتم) در پورتال افغان جرمن آنلاین مطالعه کرد.

باید اذعان کرد که در مقطع معین از تاریخ، نادرخان و برادرانش، برای نجات کشور از چنگ دزدان و چپاولگران و متجاوزان سقوی به ناموس مردم، کارنامه آفریدند و وطن پرستانه عمل کردند که مثبت و نجات بخشا بود و از روی انصاف باید که آنها را ستود و نمرة اعلى داد، اما اینکه بعد از گرفتن قدرت آنها چی روزی بر سر مردم روشنفکر و آزادیخواه و مشروطه طلب افغانستان آوردند، تاریخ کارنامه هریک را در سینه خودحفظ کرده و بیان میکند، اما با یک تفاوت که نادرخان و برادرانش، به عزت و ناموس مردم افغانستان مثل سقوی ها هرگز هتک عصمت و هتک حرمت نکردند.

باقی دارد

۱۱- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۲۴۸

۱۲- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۳۳۱